

Medical Ethics and Law
Research Center

Tārīkh-i pizishkī i.e., Medical History

2022; 14(47): e16

Shahid Beheshti
University of Medical Sciences

Analyzing the Status of Syphilis in the Safavid Period

Mahmoud Mehmannaavaz¹

1. Department of History, Faculty of Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: A few years ago, due to the efficiency of the Safavids in Iran (1502), a global disease called syphilis or Atashak spread throughout Europe and spread to Iran in a short period of time. The current research has been carried out with the aim of investigating and explaining the status of syphilis disease in the Safavid period and relying on the sources of that period.

Methods: The main tool of this research is the data of historical sources of the Safavid era, which includes medical texts, Ferangian travelogues and the works of historians of the Safavid period. The research method in this research is historical-analytical and information collection is done by library method.

Ethical Considerations: Honesty and trustworthiness have been observed in reporting and publishing.

Results: Iranian medical society in the Safavid period started its efforts to recognize this disease from the time of the introduction of syphilis to Iran and in this regard prescribed drugs and methods for the treatment of syphilis. Some special doctors did not just prescribe medicine and wrote down their findings and the medical community to inform their contemporary society about the methods of treating syphilis and to pass on their achievements to future generations.

Conclusion: Syphilis is a fast-spreading disease that is generally transmitted through sex, shared items and public bathrooms. The use of Chinese beech, mercury, prescription of a special diet and constant washing of the body were the most important ways recommended by the doctors of the Safavid era to treat syphilis. It seems that the treatment methods of the doctors of that period were useful and effective for the control and treatment of syphilis.

Keywords: Atashak; Syphilis; Safavieh; Medical; Methods of Treatment

Corresponding Author: Mahmoud Mehmannaavaz; **Email:** mehmannaavaz86@gmail.com

Received: September 10, 2021; **Accepted:** December 01, 2021; **Published Online:** July 23, 2022

Please cite this article as:

Mehmannaavaz M. Analyzing the Status of Syphilis in the Safavid Period. *Tārīkh-i pizishkī, i.e., Medical History*. 2022; 14(47): e16.



مجله تاریخ پزشکی

دوره چهاردهم، شماره چهل و هفتم، ۱۴۰۱



واکاوی وضعیت بیماری آتشک در دوره صفویه

محمود مهمان نواز¹

۱. گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: چند سال پیش از روی کار آمدن صفویان در ایران (۹۰۷ ق.) بیماری عالم‌گیری به نام سیفلیس یا آتشک سراسر اروپا را دربر گرفت و در مدتی کوتاه به ایران نیز سرایت نمود. پژوهش حاضر با هدف بررسی و تبیین وضعیت بیماری آتشک در دوره صفویه و با تکیه بر منابع آن دوره به انجام رسیده است.

روش: ابزار اصلی این پژوهش داده‌های منابع تاریخی عصر صفوی که شامل متون پزشکی، سفرنامه‌های فرنگیان و آثار مورخان دوره صفوی می‌باشد. روش تحقیق در این پژوهش، تاریخی - تحلیلی و جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

ملاحظات اخلاقی: صداقت و امانتداری در ارائه گزارش و انتشار مطالب رعایت گردیده است.

یافته‌ها: جامعه پزشکی ایران در دوره صفویه از همان زمان ورود بیماری آتشک به ایران تلاش خویش را برای شناخت این بیماری آغاز کرده و در این راستا داروها و شیوه‌هایی برای درمان آتشک تجویز نمود. برخی پزشکان خاص صرفاً به تجویز دارو بسنده نکرده و یافته‌های خود و جامعه پزشکی را به تحریر درآورده تا ضمن آگاه‌نمودن جامعه معاصر خویش از شیوه‌های درمان آتشک، دستاوردهای خود را به آیندگان نیز منتقل کرده باشند.

نتیجه‌گیری: آتشک بیماری سریع‌السرایه‌ای بوده که عموماً از طریق رابطه جنسی، وسایل مشترک و حمام‌های عمومی منتقل می‌شد. استفاده از بیخ چینی، جیوه، تجویز رژیم غذایی خاص، فصدکردن و شستشوی مداوم بدن مهم‌ترین راه‌هایی بودند که پزشکان عصر صفوی برای درمان آتشک توصیه می‌کردند. به نظر می‌رسد شیوه‌های درمانی پزشکان آن دوره برای کنترل و درمان آتشک مفید و مؤثر بوده است.

واژگان کلیدی: آتشک؛ سیفلیس؛ صفویه؛ پزشکی؛ شیوه‌های درمان

نویسنده مسئول: محمود مهمان نواز؛ پست الکترونیک: mehmannavaz86@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۰؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۵/۰۱

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Mehmannavaz M. Analyzing the Status of Syphilis in the Safavid Period. *Tārīkh-i pizishkī*, i.e., *Medical History*. 2022; 14(47): e16.

مقدمه

ورود بیماری‌های جدید و ناشناخته به هر جامعه‌ای می‌تواند باعث هراس مردم آن جامعه گردد. این هراس می‌تواند متأثر از میزان گسترش و تأثیرگذاری بیماری در جامعه باشد، یعنی هرچه دامنه گسترش این بیماری بیشتر بوده و میزان مرگ و میر ناشی از آن نیز زیاد باشد، به همان اندازه می‌تواند سبب هراس بیشتر مردم جامعه از آن بیماری شود. در این بین نقش پزشکان و جامعه پزشکی چند برابر شده و آن‌ها تبدیل به مهم‌ترین امید مردم برای مقابله با آن بیماری می‌شوند. همزمان با شکل‌گیری حکومت صفوی در ایران بیماری ناشناخته و جدیدی در اروپا شکل گرفته که به سرعت به تمام دنیا از جمله ایران سرایت نمود. این بیماری در اروپا به سیفلیس مشهور بوده و در ایران در ابتدا با اسامی آبله فرنگ، ارمنی دانه و نار فارسی نامگذاری شد، اما نهایتاً این بیماری در ایران به آتشک مشهور گردید. به سبب سرعت سرایت آن به زودی همه جامعه ایران درگیر این بیماری شد.

مهم‌ترین طریقه انتقال آتشک رابطه جنسی بوده و همچنین به سبب آنکه این بیماری در شمار بیماری‌های پوستی قرار می‌گرفت، از طریق وسایل مشترک مانند لباس‌های مشترک، تیغ‌های اصلاح مشترک و حمام‌های عمومی منتقل می‌شد. به نظر می‌رسد از نخستین روزها و ماه‌های ورود این بیماری به ایران، پزشکان ایرانی به فکر درمان آن بوده و به درمان نسبی آن نیز دست یافته‌اند، به گونه‌ای که در همان ابتدای ورود آتشک به ایران، بهاءالدوله رازی در کتاب خلاصه‌التجارب به شیوه‌های درمان آن پرداخته است. باید در نظر داشت که ممکن است بسیاری از طبیبان به شیوه‌های درمان آتشک در همان ابتدای ورود آن و پیش از بهاءالدوله، دست پیدا کرده باشند، ولی به سبب آنکه اثری از آن‌ها بر جای نمانده و یا منابع به آن‌ها اشاره‌ای نکرده‌اند، آگاهی ما در این باره ناقص می‌باشد. به هر روی این پژوهش با هدف بررسی بیماری آتشک و شیوه‌های درمانی آن در دوره صفویه به انجام رسیده و در این راستا در پی پاسخ به این سؤالات می‌باشد که:

- بیماری آتشک چگونه در دنیا پدیدار شد و به ایران منتقل گردید؟

- بیماری آتشک از چه راه‌هایی منتقل می‌شد؟

- در دوران صفویه از چه شیوه‌های درمانی برای درمان بیماری آتشک استفاده می‌شد؟

فرضیات مطرح‌شده در این پژوهش چنین می‌باشد که:

- به دلیل سریع‌السرایه بودن آتشک این بیماری بسیار زود از مرزها عبور کرده و به ایران منتقل شد.

- مهم‌ترین راه انتقال بیماری آتشک رابطه جنسی بوده و تعداد بالای روسپی‌ها در دوران صفویه به گسترش بیماری آتشک کمک نموده است.

- برای درمان آتشک اتکای اصلی پزشکان در دوره صفویه به استفاده از شیوه‌های رایج در طب سنتی آن دوره بوده است.

تاکنون پژوهشی مستقل در باب بیماری آتشک در دوره صفویه به انجام نرسیده است. مقاله‌ای با عنوان «کهن‌ترین گزارش‌های فارسی درباره «آتشک» (شیوع سیفلیس در ایران و تأثیرپذیری پزشکان ایرانی از منابع اروپایی)» (۱) توسط کرامتی و حسینی در شماره شصت و سه آینه میراث (۱۳۹۷ ش.) نوشته شده که به بررسی متن خلاصه‌التجارب، بهاءالدوله رازی و همچنین آتشک، عمادالدین شیرازی پرداخته‌اند. Elgood در کتاب طب در دوره صفویه (۲) و همچنین کتاب تاریخ پزشکی ایران (۳) به هنگام معرفی عمادالدین شیرازی به عنوان یکی از پزشکان مشهور دوره صفویه توضیحاتی مختصر در باب کتاب آتشک وی و بیماری آتشک داده است. به هر روی پژوهش‌های یادشده بیشتر بر روی دو متن بهاءالدوله و عمادالدین تمرکز داشته و بیشتر هدف آن‌ها بررسی این دو اثر بوده و توجه کمتری به دیگر منابع نموده‌اند، اما این پژوهش بر آن است تا به بررسی بیماری آتشک در دوره صفویه در همه ابعاد آن و با تکیه بر تمام متون تاریخی و پزشکی آن دوره بپردازد.

روش

ابزار اصلی این پژوهش داده‌های منابع تاریخی عصر صفوی که شامل متون پزشکی، سفرنامه‌های فرنگیان و آثار مورخان دوره صفوی می‌باشد. روش تحقیق در این پژوهش، تاریخی - تحلیلی و جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

یافته‌ها

سیستم پزشکی ایران در دوران صفویه، در مقابله با بیماری آتشک، تمام توان خود را به کار برده و تا حدودی در درمان آن موفق بوده است، به گونه‌ای که توانستند اثر کشندگی این بیماری در ایران را کنترل نمایند و مبتلایان با استفاده از درمان طبیبان معمولاً تا پایان عمر با این بیماری کنار آمده و اقدامات طبیبان از مرگ آن‌ها جلوگیری کرده است.

بحث

۱. **چیستی آتشک:** بیماری آتشک با اسامی مختلف در جامعه ایران عصر صفوی شناخته شده است. برخی آن را آبله فرنگ گفته‌اند (۴-۵). بهاء‌الدوله رازی می‌گوید در خراسان به این بیماری آبله فرنگ می‌گویند (۶). به نظر می‌رسد علت این نامگذاری ورود این بیماری از اروپا به ایران بوده و از آنجا که این بیماری شباهت به آبله داشته، آن را آبله فرنگ نامیده‌اند. همچنین نام دیگر این بیماری ارمنی دانه بوده است. رازی از این بیماری با نام ارمنی دانه ذکر کرده است (۶). عمادالدین شیرازی علت این نامگذاری از سوی برخی را چنین ذکر کرده، چون از بلاد ارمنه آمده، آن را ارمنی دانه نامیده‌اند (۷)، البته رازی که این بیماری را ارمنی دانه نامیده، علت این وجه تسمیه را توضیح نداده است. از این بیماری به عنوان نار فارسی نیز یاد شده است (۸-۶). عمادالدین به رواج این اسم در آن دوره نیز اشاره کرده است (۷)، نار فارسی از جمله بیماری‌هایی بوده که پیش از به وجود آمدن آتشک شناخته شده و ابن سینا نیز در کتاب قانون بدان اشاره نموده است (۹). Elgood بر این عقیده است که برخی تلاش کرده‌اند بیماری آتشک یا همان سیفلیس را با نار فارسی مد نظر

ابن‌سینا یکی بدانند و مدعی کشف آتشک پیش از به وجود آمدن آن در اروپا بوده‌اند (۳). یوسفی هروی که از اولین کسانی بوده که درباره این بیماری نگاشته سعی نموده آتشک را همان بیماری مد نظر ابن سینا دانسته و راه علاج آن را نیز بر اساس نسخه‌ای که ابن سینا تجویز کرده، آورده است (۵). عمادالدین شیرازی یکی دانستن نار فارسی و آتشک را تلویحاً رد کرده است (۷). از نظر Elgood «نار فارسی کفگیرک و یا سیاه‌زخم بوده است و این مطلبی است که مترجمین قرون وسطا نیز آن را ذکر کرده‌اند» (۳). در اسرارالاطباء آمده است که آتشک را به سریانی کحالمی می‌گویند (۱۰)، به هر روی مشهورترین اسم این بیماری در ایران آتشک بوده و در اکثر آثار از آن به آتشک یاد شده است. این مورد را در متون غیر پزشکی، یعنی متونی که به جهت نگارش تاریخ در آن دوره تألیف شده‌اند نیز می‌توان مشاهده نمود (۱۴-۱۱). عمادالدین شیرازی رساله‌ای با همین عنوان تألیف نموده و علت نامگذاری این بیماری به آتشک را چنین عنوان نموده که «به واسطه احساس حرکه و سوزش است» (۷). رازی نیز سبب این نامگذاری را سوزش ناشی از این بیماری دانسته است (۶). اینکه چه کسی نخستین بار به این بیماری آتشک گفته، بر ما پوشیده است، گرچه بهاء‌الدوله رازی در کتاب خلاصه‌التجارب بیشتر از تعبیر ارمنی دانه برای این بیماری استفاده کرده، اما ظاهراً اثر وی اولین نوشته پزشکی بوده که از این بیماری به نام آتشک یاد کرده بوده است (۶). اثر بهاء‌الدوله زمانی نگاشته شده که این بیماری به تازگی در ایران و جهان رواج یافته بود، به همین سبب شاید برگزیدن نامی مستقل و درست برای بیماری کاری سخت بوده است. یوسفی هروی مدتی کوتاه پس از بهاء‌الدوله نیز از این بیماری به آتشک یاد می‌کند (۵)، گرچه وی نیز از تعبیر آبله فرنگ بیشتر استفاده کرده است (۵). به نظر می‌رسد عمادالدین شیرازی اولین پزشکی بوده که ضمن تأکید بر اسمی مستقل به نام آتشک برای این بیماری رساله‌ای مستقل در این باب نیز نگاشته است. عنوان آتشک برای این بیماری، در میان پزشکان اواخر دوره صفوی به امری مرسوم تبدیل شده و در اواخر این دوره دیگر از عناوینی چون

آبله فرنگ استفاده نمی‌شد و صرفاً آن را آتشک می‌نامیدند (۱۶-۱۵). به هر روی به سبب شباهت علائم این بیماری به آبله آن را در ابتدا نوعی آبله نیز دانسته‌اند و بهاءالدوله این بیماری را در شمار بثره‌ها آورده است (۶) و حتی خود عمادالدین نیز آن را نوعی جدری دانسته است (۷). بیماری که در ایران به آتشک مشهور شد، همان بیماری است که سیفلیس (Syphilis) نامیده می‌شود و در اروپا نیز برای این بیماری افسانه‌سرایی‌هایی صورت گرفته است.

در ابتدای شیوع آتشک درباره اینکه این بیماری چه نوع بیماری بوده، اتفاق نظر وجود نداشته و شاید یکی از دلایل این امر نیز ناشناخته‌بودن آن بوده است. بهاءالدوله رازی اولین کسی بوده که درباره این بیماری قلم زده، همان‌گونه که آمد، برای آن چند اسم ذکر کرده و به اشکال مختلف این بیماری را توصیف کرده است. وی در جایی می‌گوید «و آن بثره بود پرآب با خارش و سوزش صعب و درد و ورم حوالی هیچ غور نکند، همچنانکه از سوختن آتش پدید آید» (۶)؛ در ادامه، ضمن معرفی این بیماری به نام ارمنی دانه شرحی مفصل از آن ارائه می‌نماید و به خوبی به دست‌بندی این بیماری نیز پرداخته است. اهمیت کار از آنجا بیشتر مشخص می‌شود که بدانیم زمان نگاشتن این مطالب کمتر از ۱۵ سال از شیوع جهانی آتشک یا سفلیس گذشته است. وی می‌نویسد: «این بیماری به اشکال مختلف پدید می‌آید در بعضی‌ها آب می‌گیرد و بزرگ شده و همراه با سوزش و خارش و درد است. در مواردی دیگر درد آن کم است در برخی نیز خشک بوده و پوست را می‌خورد.» از نظر وی آتشک بیشتر «بر پوست سر بود یا بر مذاکیر» و گاهی نیز در پاها ظاهر می‌شود (۶). وی درباره اثرات این بیماری چنین نگاشته: «گاهی فساد ماده به حدی رسید که ریشه آن عضو را بخورد و تباه کند» (۶). یوسفی هروی که بعد از رازی درباره آتشک نوشته و قاعدتاً از اطلاعات بیشتری درباره این بیماری برخوردار بوده، درباره علائم این بیماری نگاشته است: «علامت وی آن است که پوست را بخورد و بسوزاند و اندکی به گوشت فرو رود» (۵). وی همچنین در قالب آبله فرنگ علائم آتشک را چنین نوشته:

«علامتش جوشش‌های اعضا، درد بندها است» (۵). شاملو نیز همین علائم را برای آتشک بیان داشته است (۴). به هر روی مفصل‌ترین اطلاعات در مورد بیماری آتشک را عمادالدین شیرازی آورده است، وی می‌نویسد: «آتشک مرضی است که از سودای محترق یا متعفن به طریق معین، خواه در ظاهر عضو، خواه در باطن پیدا شود... علامات این مرض ثقل تمام بدنست و ضعف اعصاب و عضلات به حیثیتی که از حمل و برداشتن چیزی عاجز شود... در ایام اول رگ‌ها برآمده باشد» (۷). در تعریف امروزی و علمی از ماهیت و چیستی آتشک یا سیفلیس باید نوشت نوعی بیماری تریپونمال مقاربتی بوده که زخم‌های آن بیشتر در آلت تناسلی، واژن، مقعد، لب‌ها و دهان ایجاد می‌شود. این بیماری دارای چهار مرحله بوده و نشانه‌ها در هر مرحله نیز متفاوت است (۱). افرادی که دچار این بیماری می‌شدند، به لحاظ ظاهری نیز دچار تغییرات محسوسی می‌شدند و شکل ظاهری آن‌ها را در انظار عمومی بدترکیب می‌کرد. با این وجود بنا بر نقل قول Chardin مبتلایان به این بیماری در ایران برخلاف اروپا هیچ‌گونه شرمی از مبتلاشدن به این بیماری نداشتند، البته Chardin علت این امر را گستردگی سیفلیس در ایران دانسته، به گونه‌ای که اکثر ایرانیان به آن دچار شده‌اند (۱۷).

۲. ورود آتشک به ایران: آتشک یا سیفلیس منشأ غیر ایرانی داشته و از دنیای غرب به خاورمیانه و ایران وارد شده است. درباره اینکه اولین بار چگونه و کجا این بیماری در دنیا گسترش یافت، برخی اختلاف نظرها وجود دارد. در افسانه‌های رایج در اروپا چوپانی به نام سیفیوس به سبب غضب خدایان به بیماری دستگاه تناسلی دچار شد که بسیاری ریشه این بیماری را برگرفته از آن افسانه می‌دانند (۱۹-۱۸)، اما یکی از رایج‌ترین نظریه‌ها درباره منشأ پیدایش سیفلیس فرضیه موسوم به کلمبی می‌باشد که بر اساس آن گروهی که همراه Christophe Colomb موفق به کشف قاره آمریکا شدند، به دلیل روابط با بومیان آمریکا و همچنین برقراری رابطه جنسی با آن‌ها دچار این بیماری شدند و در بازگشت به اروپا عامل انتشار این بیماری در اروپا و سپس در مابقی نقاط جهان

شدند (۳، ۲۲-۲۰)، گرچه نظریه‌هایی مبنی بر وجود این بیماری قبل از بازگشت Colomb از قاره تازه کشف شده، وجود دارد، اما آنچه که تقریباً همه محققان بر آن تأکید کرده و آن را تأیید نموده‌اند، همین نظریه کلمبی می‌باشد. این رخداد در سال ۱۴۹۳ م. / ۸۹۷ ق. به وقوع پیوسته است. پس از ورود گروه کاشفان Colomb به اسپانیا، برخی عوامل سبب تسریع گسترش این بیماری در اروپا شد که مهم‌ترین آن حمله فرانسه به ناپل ایتالیا در ۱۴۹۵ و به دنبال آن اعزام کمک از سوی اسپانیا به ناپل سبب شیوع این بیماری هم در میان نیروهای مدافع و هم مهاجم گردید. پس از شکست فرانسه در ناپل، لشکر شکست خورده که در اروپا پراکنده شده بود، عاملی در جهت شیوع و گسترش بیماری سیفلیس در اروپا شدند (۲۲-۲۰). این بیماری وحشت گسترده‌ای در اروپا به پا کرده بود، به گونه‌ای که حتی کلیساها اجتماعات مذهبی را ممنوع کردند (۲۲). به نظر می‌رسد ترس و وحشتی که در اروپا به خاطر این بیماری در سال‌های اولیه شیوع آن به وجود آمده بود، چندان بی‌دلیل نبوده، زیرا «در مدت هفت سال بیماری سیفلیس به قدری شیوع یافت که از هر سه نفر یک نفر گرفتار شد و از هر ده نفر یک نفر به‌هلاک رسید» (۲۲). به سبب خجالت و شرمندگی که از این بیماری وجود داشت، هر کدام از ملت‌های اروپایی آن را به دیگری منصوب می‌کردند. آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها آن را آبله فرانسوی، روس‌ها آن را بیماری لهستانی، لهستانی‌ها بیماری آلمانی، فرانسوی‌ها آن را بیماری ناپلی و... می‌نامیدند (۱۹)، حتی بعدها که Chardin سیاح فرانسوی به ایران آمده، این بیماری را بیماری رسواکننده و زشت می‌داند و از اینکه در میان مردم ایران کسی از مبتلا شدن به سیفلیس احساس شرم نمی‌کند، تعجب کرده است (۱۷). شاید یکی از دلایل چنین احساس شرمی، طریقه انتقال این بیماری بوده که معمولاً بر اثر هم‌خوابی با زنان روسپی بوده است.

بیماری سیفلیس به سرعت به خارج از اروپا رفته و آفریقا و تمام مناطق آسیا را تا چین دربر گرفت. این بیماری خیلی زود وارد ایران نیز گردید، به گونه‌ای که بهاءالدوله رازی تنها هفت

سال پس از شیوع این بیماری در جهان (در سال ۹۰۶ ق.) در کتاب خلاصه‌التجارب درباره این بیماری و نحوه درمان آن قلم زده است که این امر می‌تواند نشانگر وجود گسترده بیماری سیفلیس در ایران بوده باشد، به گونه‌ای که یک پزشک مهم ایرانی را به فکر انداخته تا درباره چنین بیماری نظر داده و راه درمان آن را بنویسد. رازی درباره چگونگی ورود و انتقال بیماری آتشک به ایران می‌نویسد: «این بیماری در فرنگ پدید آمده و از آنجا به روم و عربستان رسیده و در سنه اربع و تسع مئه در آذربایجان پیدا شد و بعد از آن در عراق و فارس و... منتشر گشت» (۶). جامع‌الفوائد دومین اثر مهمی بوده که نزدیک به شیوع بیماری آتشک در ایران نوشته شده، نویسنده این اثر آگاهی خاصی به مخاطبان درباره چگونگی انتقال و ورود این بیماری به ایران نداده است. عمادالدین شیرازی نیز با وجود آنکه اثری مفصل درباره آتشک نوشته، اما وی نیز درباره چگونگی و زمان انتقال این بیماری به ایران تقریباً اطلاعات خاصی ارائه نکرده و صرفاً نوشته چون این بیماری در بلاد ارامنه ظاهر شد، آن را ارمی دانه گفته‌اند (۷). با توجه به این گفته به نظر می‌رسد این بیماری از مناطق شمال غرب ایران و از طریق مرز عثمانی به ایران وارد شده است. اینکه عمادالدین به چگونگی و زمان انتقال بیماری آتشک به ایران توجهی نداشته، به نظر می‌رسد ناشی از آن بوده که در زمان نگارش رساله آتشک هفتاد سال از ورود آن به ایران گذشته و چگونگی انتقال این بیماری به ایران مسأله چندان مهمی در آن مقطع نبوده و صرفاً دغدغه اصلی آن زمان آشنایی بیشتر با شیوه‌های درمان و راه‌های کنترل آن بوده است و از این جهت عمادالدین نیز تمرکز نوشته‌های خود را به این امر اختصاص داده است. در بررسی سایر متون پزشکی دوره صفوی نیز نمی‌توان پاسخی در ارتباط با چگونگی و زمان انتقال بیماری آتشک به ایران پیدا نمود. به هر روی طبق ادعای رازی بیماری آتشک در سال ۹۰۴ قمری برابر با ۱۴۹۸ یا ۱۴۹۹ میلادی در ایران پدیدار شده و این یعنی آنکه از فاصله به وجود آمدن بیماری در اسپانیا (۱۴۹۳ م.) تا انتقال و شیوع گسترده آن در ایران فقط پنج سال به طول انجامیده که

گزارش سیاحان دوره صفوی، تعداد روسپی‌ها در آن دوره بسیار زیاد بوده است. Olearius می‌نویسد: «در همه شهرهای ایران به استثنای اردبیل روسپی‌خانه‌های زیادی وجود داشته که تحت حمایت حکومت بودند» (۲۳). Chardin تعداد روسپی‌های اصفهان که اسامی آن‌ها در دفاتر ثبت‌شده در سال ۱۶۶۶ را چهارده هزار نفر دانسته که به صورت منظم مالیات نیز پرداخت می‌کردند (۲۴). Figueroa نیز به تعداد بالای روسپی‌ها که مورد حمایت حکومت بودند و محلات مخصوصی نیز داشتند، اشاره کرده است (۲۵). بنابراین تعداد بالای روسپی‌ها در دوره صفوی می‌توانست عاملی مهم در جهت انتقال سریع‌تر و گسترده‌تر بیماری آتشک باشد. Chardin برخلاف رازی بر این عقیده است که این بیماری سریع‌السرایه بوده و با سرعت و اندک تماسی با بیمار، منتقل می‌شود (۱۷). ذکر این نکته قابل توجه است که گرچه کتاب Chardin یک اثر پزشکی نیست، اما وی سال‌ها پس از رازی، سفرنامه خود را نوشته و طبیعتاً در آن زمان اطلاعات گسترده‌تری درباره بیماری آتشک در اختیار جامعه بوده است. او تجربه درک این بیماری و اثرات آن را در اروپا نیز داشته است و به همین سبب به نظر می‌رسد، نظر وی درباره انتقال سریع این بیماری صحیح بوده است، خصوصاً آنکه نوشته است که نیمی از مردم ایران در آن زمان به این بیماری مبتلا بوده‌اند (۱۷). این امر می‌تواند دلیل و نشانه‌ای از انتقال سریع بیماری آتشک بوده باشد.

علاوه بر نقش مسأله روابط جنسی در انتقال بیماری آتشک، موارد دیگری نیز مطرح شده است. بهاء‌الدوله رازی می‌نویسد: «از رسیدن بخار تن او به تن در حمام و یا رسیدن عرق و آرایش بدن از فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید» (۶). این ادعای رازی بعدها توسط عمادالدین شیرازی نیز مطرح و تأیید شده است. عمادالدین معتقد است بعد از رابطه جنسی، انتقال از طریق حمام، دومین راه قوی و مهم جهت انتقال آتشک می‌باشد: «چون بخارات بدن مریض که متکیت به کیفیت ردیه است، در حمام بسیار بیرون می‌آید و از ممر استنشاق و دخول در مسام (سوراخ‌ها و منافذ بدن)

به دلیل سطح روابط در آن زمان و همچنین شیوه انتقال بیماری آتشک (به آن پرداخته خواهد شد) تقریباً زمان اندکی بوده است.

۳. چگونگی انتقال آتشک: در ابتدای به وجود آمدن بیماری آتشک در ایران، به دلیل تازگی و ناشناخته‌بودن آن، پزشکان و مردم عادی درباره چگونگی انتقال این بیماری دچار سردرگمی بودند. رازی به عنوان اولین پزشکی که در این باره اظهار نظر کرده، آتشک را مسری دانسته و نوشته با وجود آنکه بیماری آتشک مسری بوده، اما سریع‌السرایه نیست «و از مجامعت با آتشک‌دار زودتر از مصاحبت پدید آید» (۶). با این گفتار به نظر می‌رسد رازی خیلی زود به راه اصلی انتقال بیماری آتشک پی برده است. با این وجود به نظر می‌آید بهاء‌الدوله درباره سریع‌السرایه نبودن بیماری آتشک به خطا رفته زیرا خود وی نیز در جایی نوشته «جمعی کثیر را دیدم که از جهت مجامعت با فواحشی که مرد آتشک‌دار با ایشان جمع شده بود، بی‌آنکه آن فواحش را واقع باشد، مرض آتشک پیدا کردند با وجودی که این مرز سریع‌السرایه نیست» (۶). این حکایت رازی می‌تواند دلیلی بر آن باشد که هرگونه رابطه جنسی با افراد دارای مرض آتشک می‌توانست سبب انتقال آن شده و فواحش به نوعی عاملی برای تسریع در این روند بوده‌اند. در حکایت روایت‌شده از رازی مشخص نیست چرا فواحش با وجود برقراری رابطه با مرد آتشک‌دار به این مرض دچار نشده‌اند؟ اساساً این پرسش مطرح می‌شود که آیا فواحش مذکور در بیان نداشتن مرض آتشک صادق بوده‌اند؟ به نظر می‌رسد به سبب آنکه آن افراد به نوعی از این طریق امرار معاش می‌کردند، طبیعی بوده تا حد امکان بیماری خویش را پنهان نمایند. دیگر آنکه مشخص نیست آیا رازی مثلاً از سرگذشت آن فواحش در یک یا دو سال بعد از آن ماجرا اطلاع داشته است یا نه؟

عمادالدین شیرازی نیز قوی‌ترین راه انتقال آتشک را از طریق برقراری روابط جنسی می‌داند (۷). Chardin سیاح فرانسوی نیز علت بروز این بیماری را چنین نوشته: «بر اثر همخوابگی و خفت و خیز با زنان روسپی» به وجود می‌آید (۱۷). بنا بر

در ظاهر و باطن تأثیر عظیم می‌کند و اگر اتفاق افتد که در موضعی که مریض نشسته باشد، بنشیند اثر عظیم‌تر باشد» (۷). Chardin نیز حمام‌های عمومی را یکی از عوامل مؤثری در انتشار بیماری آتشک می‌داند (۱۷). به هر حال به نظر می‌رسد انتقال از طریق حمام‌ها یکی از شیوه‌های رایج انتقال آتشک بوده است. باید در نظر داشت که در روزگار صفویان مردم برای استحمام به حمام‌های عمومی مراجعه می‌کردند و این امر می‌تواند ابتلای تعداد بیشتری از مردم به این مرض را سبب شود. Elgood بیان چنین مواردی از سویی طبیبان مشهوری چون عمادالدین را سبب ایجاد وحشت عمومی در جامعه دانسته است (۲)، اما باید در نظر داشت که یکی از وظایف مهم طبیبان آگاهی‌بخشی به جامعه در جهت پیشگیری از ابتلای به امراض بوده است.

عمادالدین شیرازی یکی دیگر از راه‌های انتقال بیماری را استفاده از تیغ مشترک برای تراشیدن سر می‌داند. بر این اساس اگر کسی که دچار بیماری آتشک بوده و بر اثر تراشیدن سر در وی زخمی ایجاد شود و نفر بعدی از همان تیغ برای تراشیدن سر استفاده نماید و در سر وی نیز هم ایجاد شود، سبب ابتلای نفر دوم به آتشک می‌شود، البته عمادالدین شیرازی بلافاصله بیان می‌دارد که این امر بسیار بعید می‌باشد، اما مشاهده شده است (۷)، البته باید در نظر داشت این بیماری به نوعی در شمار بیماری‌های پوستی قرار گرفته و وقتی که رازی و عمادالدین شیرازی تأکید کرده‌اند از طریق لباس نیز منتقل می‌شود، پس انتقال آن از طریق وسایل مشترک که با پوست در ارتباط هستند نیز دور از ذهن و بعید نیست. راه‌های دیگری برای انتقال این بیماری ذکر شده است. از جمله عمادالدین استفاده از کاسه یا کوزه مشترک و پوشیدن پیراهن یا زیرپیراهن صاحب مرض حتی پس از شستشوی آن لباس را عامل انتقال می‌داند (۷). Chardin معاشرت‌های ساده خانوادگی را نیز در انتقال بیماری دخیل دانسته است (۱۷). او از ابتلای بسیاری از کودکان هشت تا ده ساله به این بیماری ابراز شگفتی کرده است (۱۷). عمادالدین بر این عقیده است که آتشک مریضی ارثی نبوده و علت ابتلای

کودکان به دلیل مسری‌بودن این بیماری بوده نه وراثت (۷)، البته به نظر می‌رسد اظهار شگفتی Chardin چندان درست نبوده، زیرا با عواملی که در انتقال بیماری دخیل بوده و بیان شد و خود Chardin نیز به آن‌ها اشاره کرده، ابتلای کودکان به این بیماری چندان دور از ذهن و عجیب نبوده است. عمادالدین شیرازی به عامل روانی نیز اشاره داشته است از نظر وی اگر کسی در جایی که بیمار آتشک‌دار در آنجا نشسته بنشیند و بعد مطلع شود که جای چنین شخصی نشسته «اثر آن از همه عظیم‌تر باشد» (۷). بدان معنا که فرد پس از آگاهی از این مسأله به سبب بار منفی روانی امکان ابتلا به بیماری آتشک، اثرات بیماری دوچندان خواهد بود. به هر روی آنچه که می‌توان بیان داشت صرفاً یک عامل، یعنی عامل رابطه جنسی سبب انتقال آتشک نبوده، بلکه مجموعه عوامل سبب این امر شده است و به همین سبب بوده بسیاری از مردم به آن مبتلا شده‌اند. ترس از ابتلا به بیماری آتشک همه جامعه را دربر گرفته بود. مشهورترین شخصی که منابع تاریخی عصر صفوی از ترسش نسبت به بیماری آتشک سخن گفته‌اند، امیر غیاث‌الدین منصور بن امیر صدرالدین شیرازی بوده است: «میر از مرض آتشک به غایت محترز بوده، چنانچه از جمیع مردم محترز بوده متنفر می‌شد و دست به دست هیچ فردی از افراد انسانی نمی‌رسانید و به ملاحظه آنکه مبدا آتشک داشته باشد و هر که خواستی که ملازم وی شود از وی می‌پرسید که هرگز بیمار شده‌ای جایت درد می‌کند. اگر آن شخص گفتی که روزی جایم درد می‌کرده، دیگر به او حرف نزدی و او را بیرون کردی و اگر گاهی اراده مصافحه با وی اکابر و اهالی کردی، دست در آستین کشیده در زیر آستین مصافحه کردی و اگر کسی خواستی متعینان را در نظر او ساقط گرداند، به مجرد اسناد آن نظر دیگر فایده نداشتی و به وقوع و عدم وقوع التفات نکردی و یکی از شعرا در مدح میر گفته شعر:

آن میر که پوشیده ز وسواس لباس
و ز آتشکش مدام بیم است و هراس
وسواس نداشت دست از دامن او
هر چند که او بشست دست از وسواس» (۱۲)

متنوع شده بود. Chardin بر این عقیده است که ایرانیان تلاش زیادی برای درمان آتشک انجام نمی‌دهند و تا پایان عمر آن را تحمل می‌کنند «در اروپا آنان که بدین مرض جانگزای گرفتار می‌آیند، به سبب سردی و رطوبت هوا رنج بسیار می‌کشند، اما در ایران چون هوا خشک و پاکیزه است، مبتلایان تحمل می‌کنند، زیرا بیماری نه درد شدید دارد و نه بدنشان را می‌ساید» (۱۷). Tavernier نیز معتقد است که آب و هوای خشک و سالم ایران سبب شده تا بیماری‌های مقاربتی (از جمله آتشک) در ایران چندان زیاد نباشد (۲۸)، اما به هر روی پزشکان تلاش‌های زیادی برای درمان این بیماری انجام داده‌اند. در اینجا به مهم‌ترین شیوه‌هایی که برای درمان آتشک وجود داشته و پیشنهاد شده پرداخته می‌شود.

۴-۱. **تنقیه کردن:** تنقیه کردن به معنای پاک کردن روده از ناپاکی‌ها می‌باشد. این شیوه از سوی پزشکان عصر صفوی به عنوان راهکاری مهم برای درمان بیماری آتشک پیشنهاد شده است، بهاءالدوله رازی می‌نویسد: «برای علاج آتشک اولین کار آن است که باید تنقیه نمود» (۶). یوسفی هروی نیز به ایجاد اسهال در فرد بیمار اشاره داشته است (۵). عمادالدین شیرازی اولین کار مهم برای بیمار خارج نمودن مواد فاسد از بدن او می‌داند و برای تنقیه نمودن خوردن مواد و غذاهایی که مسهل هستند و همچنین سبب استفراغ بیمار می‌شوند را توصیه نموده و در این زمینه دستوراتی داده است (۷). در خرقه بخیه نیز برای درمان آتشک قی کردن توصیه شده است (۴). در اسرارالاطبا نیز بر ایجاد اسهال در مریض تأکید شده و برای مسهل شدن مریض، ترکیباتی نیز سفارش نموده است، از جمله «برای آتشک عشب مغربی باریک ورق‌ها تراشیده یک گرم در هشت توله شراب تند بخیسانند و قرص شحم حنظل بوزن سه خب گندم ممزوج سازند و صبح پارچه صاف کرده این شراب بخورد و اسهال سازد... اگر این ادویه اسهال زیاد سازد، یکان دو روز در میان داده بخورد» (۹). به نظر می‌رسد پاک نمودن روده‌ها و معده از طریق دواهای مسهل و دواهایی که منجر به استفراغ افراد مریض می‌شد، یک راهکار عمومی بوده و به

همچنین این مسأله توسط حسن بیگ روملو نیز روایت شده است (۱۱). مرگ شاه‌عباس دوم نیز به نظر می‌رسد بر اثر ابتلا به این بیماری بوده است. Chardin بدون اشاره به مبتلا شدن شاه‌عباس دوم به این بیماری، علائم بیماری وی را که منجر به مرگش شده چنین ذکر کرده: «مرگ وی بر اثر دملی بوده که در نتیجه ریشه‌گیری بیماری‌های آمیزشی در گلوی ایجاد شده بود» (۱۷). Kaempfer می‌نویسد: «شاه‌عباس دوم بر اثر نزدیکی با یکی از زنان رقاچه که آثار مریضی داشته، دچار بیماری در ناحیه شرمگاه شده، ولی از درمان آن غفلت کرده بود. از آثار این بیماری خورده شدن لثه‌ها و استخوان بینی شاه بود» (۲۶). بنا بر روایت منابع با وجود این بیماری شاه از داشتن روابط با زنان حرمسرا خودداری نمی‌کرد (۲۶-۱۶). Elgood بر این عقیده است که احتمالاً علت مرگ شاه‌عباس دوم بیماری آتشک بوده است (۲). به نظر می‌رسد با توجه به نشانه‌هایی که ذکر شد، این نظر Elgood صحیح می‌باشد. حسینی قمی از ابتلای عبیدخان ازبک حاکم ازبکان، به بیماری آتشک سخن به میان آورده و می‌نویسد: «این بیماری چنان بر او چیره شده بود که پاهای او از حس و حرکت افتاده، دو تخته چوب بر پاهای او بسته محکم نموده بودند. با وجود آن حالت همیشه ایلغارات کردی» (۲۷). به نظر می‌رسد در علت ابتلای حاکمان به بیماری آتشک روابط جنسی و وجود کنیزان و زنان متعدد در حرمسرای آن‌ها بیشترین تأثیر و نقش را داشته است. این عامل را به ویژه در سبب ابتلای شاه‌عباس دوم می‌توان عامل اصلی دانست، زیرا بنا بر گزارشات متعدد تاریخی در حرمسرای وی تعداد زیادی زنان چه به صورت زنان صیغه‌ای و چه به صورت زن دائمی وجود داشته و با توجه به رواج گسترده بیماری آتشک در جامعه ایران عصر صفوی امکان اینکه برخی از این زنان به این بیماری مبتلا بوده باشند، دور از ذهن نیست.

۴. **شیوه‌های درمان آتشک:** پزشکان از ابتدای پی‌بردن به وجود بیماری آتشک در ایران به فکر راه‌های کنترل و درمان آن افتاده و این تلاش‌ها متوقف نشده و به مرور زمان با توجه به افزایش اطلاعات نسبت به این بیماری شیوه‌های درمان نیز

سبب مؤثر بودن آن، همه پزشکان عصر صفوی، این عمل را راهکاری مؤثر برای مقابله با آتشک دانسته‌اند.

پزشکان بر این عقیده بودند که بعد از تنقیه نمودن، بدن دچار ضعف می‌شود که برای مقابله با آن راهکارهایی را ارائه نموده‌اند، از جمله خوردن و بوییدن تریاکات و حذر از شیرینی و گرمی‌ها (۶-۷). استفاده از مقداری برنج و همچنین توصیه به رژیم «و هر حمیه (پرهیز نمودن از خوردن چیزی، رژیم گرفتن) و ملاحظه که مقدور و میسر است بعد از تنقیه کند تا بدنی که خالی شده از اخلاط فاسده ممتلی (انباشته، لبالب) نشود، زیرا که بدن بعد از تنقیه بزمینی ماند که او را از گیاهان پاک کرده باشند تا جهت زراعه صالح باشد و گیاه‌های بیگانه زرع نشود» (۷). به هر روی تنقیه کردن و مراقبت‌های بعد از آنکه معمولاً حدود ده روز به طول می‌انجامیده، راهکار اولیه برای درمان آتشک بوده است.

۲-۴. بیخ چینی یا چوب چینی: چوب چینی، بیخ چینی یا چوب بیخی ساقه گیاهی بوده که برای درمان آتشک مورد استفاده قرار گرفته است. در تحفه حکیم مؤمن درباره چوب چینی چنین آمده است: «بیخیست معروف و گیاه او بی‌گل و ثمر برگش شبیه به برگ زنبق و ساقش شبیه به ساق نی و بهترین آن قطع‌های بزرگ املس سرخ نیم‌رنگ شاخ جهانیده به برگ و بیکره است و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن» (۱۵). این گیاه احتمالاً در زمان صفویه و برای اولین بار به ایران وارد شده است. در کتاب زادالمسافرین آمده که پیش از حکومت صفویان اثری از بیخ چینی در کتب هم نبوده است (۱۶). چوب چینی یکی از مشهورترین داروهای جهت درمان آتشک بوده است. عدم اشاره بهاءالدوله رازی و یوسفی هروی به استفاده از چوب چینی برای درمان آتشک می‌تواند مؤید این امر باشد که در زمان آن‌ها هنوز چوب چینی وارد ایران نشده و یا آنکه به خواص آن برای درمان آتشک پی برده نشده است. عمادالدین شیرازی به صورت مفصل به استفاده از چوب چینی برای درمان آتشک اشاره کرده است. عمادالدین می‌گوید: «۱۶۰ متقال از بیخ چینی را باید به ۲۱ قسم تقسیم نمایند و هر روز یک قسمت آن را با یک من و نیم آب

بجوشانند تا نصف شود و مریض به صورت بخور از آن استفاده نماید. دو لیوان از آب را بخورد و خود را با آن بشوید و تا ۴۱ روز این عمل را ادامه دهد. در این ایام غیر از نان بی‌نمک، برنج و مرغ بی‌نمک چیز دیگری نخورد و آشامیدنی نیز شربت قند یا نبات به همراه دارچینی بنوشد. در این مدت باید از رابطه جنسی نیز پرهیز شود تا روز چهل و دوم نیز نباید به حمام برود.» عمادالدین خوردن بیخ چینی همراه با عسل را نیز تجویز نموده که همان کارایی را دارد (۷). در تحفه حکیم مؤمن نیز این دستورات به صورت بسیار خلاصه‌تری ذکر شده است (۱۵). در زادالمسافرین نیز به خواص چوب چینی برای درمان آتشک اشاره شده است (۱۶).

همچنین از دارچینی و ریوند چینی نیز جهت درمان آتشک استفاده شده است (۷، ۱۵-۱۰). به هر روی به نظر می‌رسد که چوب چینی در درمان آتشک کاملاً مؤثر بوده که مورد تأکید اکثر پزشکان دوره صفویه قرار گرفته است، خصوصاً آنکه رساله‌های نیز در باب بیخ چینی در این دوره نگاشته شده است. این شیوه درمان تا زمان قاجار نیز همچنان مؤثر بوده، به گونه‌ای که حتی پولاک که در دوره قاجار به ایران سفر کرده، به استفاده مردم از چوب چینی برای درمان آتشک اشاره کرده و روش استفاده آن نیز درست شبیه به همان چیزی است که عمادالدین شیرازی تجویز کرده است (۲۹).

۳-۴. کاربرد جیوه (سیماب، زیبق): جیوه، سیماب یا زیبق با وجود خواص سمی که دارد جایگاه ویژه‌ای در طب سنتی داشته است. جیوه جهت درمان آتشک در متون پزشکی دوره صفویه نیز مورد توجه بوده و به کرات توصیه شده است. یوسفی هروی از نخستین پزشکانی بوده که مفصل در ارتباط با کارایی سیماب سخن به میان آورده و استفاده از سیماب را به دو شیوه بیان کرده است: اول استفاده از حب سیماب که دستور چگونگی تهیه و مصرف آن نیز بیان شده است (۵)؛ دوم به صورت دود کردن جیوه که دستورات خاصی نیز برای دود کردن آن تجویز شده است (۵). عمادالدین شیرازی نیز تقریباً همین دستورات را با شرح بیشتری بیان نموده و جایگاه ویژه‌ای برای زیبق در درمان آتشک قائل بوده است (۷). وی

فاروق و مترودیطوس را بهترین آن‌ها می‌داند (۷). غیر از رازی و شیرازی دیگر پزشکان عصر صفوی درباره رژیم غذایی برای آتشک توصیه خاصی ننموده‌اند و عمادالدین نیز تقریباً همان توصیه‌های رازی را تکرار کرده و این امر نشان می‌دهد که در امر رژیم غذایی از ابتدای شناخت بیماری آتشک تا پایان دوره صفویه یافته‌های جدید به دست نیامده و متون پزشکی یا از تجویز رژیم غذایی چشم‌پوشی کرده و یا مانند عمادالدین گفته‌های رازی را تکرار کرده‌اند.

حجامت و فصد خون روشی جهت درمان بسیاری از بیماری‌ها در طب سنتی ایران بوده و سبب بسیاری از بیماری‌ها خون بد عنوان شده که باید آن را از طریق حجامت از بدن خارج نمود. این شیوه توسط پزشکان عصر صفوی برای درمان آتشک نیز تجویز شده است. رازی فصد و حجامت را در شرایطی خاص برای درمان بثره‌ها مؤثر می‌داند (۶). یوسفی هروی نیز آورده است «در هر دو سه ماه فصد کن، کین علت از فصد شود، دفع به وجه دلخواه» (۵). این شیوه درمان در خرقه بخیه نیز ظاهراً به تبعیت از هروی تکرار شده است (۴). عمادالدین نیز به فصد کردن به اندازه سایر روش‌های درمان توجه نداشته و به صورت گذرا به این شیوه اشاره نموده است (۷).

شستشوی مداوم و روزانه و استحمام به عنوان یکی از راه‌های درمان و جلوگیری از تشدید بیماری آتشک شناخته شده است (۱۷). فارغ از موارد یادشده شاه طهماسب صفوی در تذکره‌ای که نوشته، موردی را بیان کرده که ظاهراً ایده رایج در میان مردم درباره درمان آتش بوده است. وی می‌نویسد: «بارها من گفته‌ام در حضور امرا که لشکر روم به مثابه آتشکنند که اگر در ابتدای طغیان خواهی علاج کنی مریض را می‌کشد و اگر ملاحظه آن نمیکنی بد است، پس در ملاحظه باید بود تا مدتی کامرانی خود بکنند، بعد از آن به اندک وسیله علاجشان می‌شود» (۱۳). به هر روی موارد یادشده مهم‌ترین راه‌های درمان آتشک در دوره صفوی بوده‌اند و غیر از موارد یادشده، شیوه‌های دیگری نیز رایج بوده که گستردگی چندانی نداشته است.

می‌نویسد: «هیچ دارویی هم‌تراز جیوه برای درمان آتشک وجود ندارد و او تنها بی‌دوایی دیگر کافی است و دواهای دیگر را گرچه هزار باشد، قائم‌مقام او نمی‌توانند شد» (۷). عمادالدین علت مفید بودن جیوه برای درمان آتشک را خواص ضد رطوبتی جیوه می‌داند (۷) و این امر به نظر می‌رسد به سبب طبع غیر خشک بیماری آتشک می‌باشد. در خرقه بخیه نیز تقریباً همان دستورات یوسفیه روی تکرار شده است، از جمله آمده است: «از حب سیماب خورد باز سفوف یا دود کند جیوه» (۴).

شواهد بیانگر آن است که گرچه ایرانیان پیش از روزگار صفویه با خواص پزشکی و درمانی جیوه آشنا بوده‌اند، اما برای درمان آتشک نخستین کسی که از این شیوه بهره برده، یوسفی هروی بوده است، گرچه بهاء‌الدوله رازی اشاره‌ای مختصر به استفاده از جیوه نموده، اما شرح کامل‌تر را یوسفی هروی داده و پزشکان بعدی نیز از وی تبعیت کرده‌اند. شرح مبسوط استفاده از جیوه برای درمان آتشک را عمادالدین شیرازی داده که گرچه اشاره‌ای به استفاده از مطالب یوسف هروی نکرده، اما به نظر می‌رسد به اثر او دسترسی داشته و از آن استفاده کرده و متأثر بوده است.

۴-۴. دیگر شیوه‌های درمان آتشک: یکی دیگر از شیوه‌های درمان و کنترل بیماری آتشک تجویز رژیم غذایی خاص بوده، به معنای آنکه غذاها و مواد خوراکی توسط بیمار مصرف شود و چه چیزهایی مصرف نشود. Tavernier می‌نویسد: «اساس معالجه اطبای ایران در هر بیماری پرهیز و امساک است» (۲۸). عمادالدین اصلاح غذا را بهترین راه علاج آتشک می‌داند (۷). پرهیز از برخی مواد غذایی و خوراکی دستورات عملی بوده که توسط پزشکان بدان توجه شده است. پرهیز از لبنیات غیر از دوغ گاو مورد تأکید قرار گرفته است (۷-۶). عمادالدین در برخی از شیوه‌های درمان، بیماران را از مصرف ترشیجات برحذر داشته است (۷). همچنین خوردن گوشت به ویژه گوشت بچه کبوتر، راسو، خارپشت و مصرف سیر پیاز و گندنا (نوعی سبزی از خانواده سیر) تجویز شده است (۷-۶). خوردن و بوییدن تریاقات نیز توصیه شده (۶) و عمادالدین تریاق

نتیجه‌گیری

یکی از نقدهایی که بر پزشکی دوره صفویه وارد شده، عدم پیشرفت پزشکی در این دوره نسبت به دوره‌های پیشین می‌باشد. با بررسی بیماری آتشک در دوره صفویه می‌توان خلاف این مورد را بیان نمود و ظاهراً معتقدان به این مسأله می‌بایست در مورد نظریه خویش تجدید نظر نمایند. ارائه و تجویز شیوه‌ها و راه‌های درمان آتشک به عنوان یک بیماری‌ای عالم‌گیر، بلافاصله پس از ورود آن به ایران، می‌تواند نشانه‌ای از پایه قوی علم پزشکی در این دوره باشد. این مهم زمانی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد که متوجه شویم راه درمان بیماری آتشک از زمانی که اولین طبیبان دوره صفویه درباره آن قلم زده‌اند تا دوران قاجار کم و بیش بدون تغییر مانده و همچنان از همان شیوه‌های استفاده شده و تقریباً موفقیت‌آمیز هم بوده است.

به هر روی آتشک به عنوان بیماری‌ای که از قاره آمریکا به اروپا منتقل شد، خیلی سریع به ایران نیز وارد گردید. رابطه جنسی به عنوان سریع‌ترین راه انتقال این بیماری شناخته شده است. این شیوه انتقال سبب گردید که حتی برخی از شاهان صفوی و حکام آن دوره به دلیل زیاده‌روی در ارتباط با زنان و رابطه آن با زنان رقاچه به این بیماری مبتلا شوند. پزشکان آن دوره با اتکا به طب سنتی رایج در ایران به درمان این بیماری پرداختند. استفاده از گیاه بیخ چینی که پیش از صفویان چندان مورد توجه پزشکان نبوده، به عنوان اصلی‌ترین راه درمان آتشک توسط پزشکان دوره صفویه در نظر گرفته شده است. اهمیت این شیوه درمان به گونه‌ای بود که کتب پزشکی مستقلی در باب این دارو نگاشته شد. استفاده از جیوه و رژیم غذایی نیز به عنوان شیوه‌های رایج دیگری برای درمان آتشک در دوره صفویه شناخته شده‌اند. بیماری آتشک به عنوان یک بیماری کشنده در اروپا شناخته شده و همزمان با شیوع آن بسیاری از مردم اروپا را به کام مرگ فرستاده بود، اما ظاهراً این میزان از کشندگی در ایران به اندازه اروپا نبوده است. این مسأله می‌تواند ناشی از دو امر باشد: یکی، آب و هوای ایران که به نسبت اروپا آب و هوای خشکی دارد؛ دیگری

اقدامات ارزنده طبیبان در دوره صفویه در جهت درمان و کنترل بیماری آتشک بوده است. در یک جمع‌بندی باید عنوان نمود که سیستم پزشکی ایران در دوران صفویه، در مقابله با بیماری آتشک، تمام توان خود را به کار برده و تا حدودی در درمان آن موفق بوده است، به گونه‌ای که توانستند اثر کشندگی این بیماری در ایران را کنترل نمایند و مبتلایان با استفاده از درمان طبیبان معمولاً تا پایان عمر با این بیماری کنار آمده و اقدامات طبیبان از مرگ آن‌ها جلوگیری کرده است.

مشارکت نویسندگان

محمود مهمان‌نواز تمامی مراحل پژوهش را به انجام رسانده و ضمن تأیید نسخه نهایی، مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته است.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

تضاد منافع

نویسنده هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده است.

تأمین مالی

نویسنده اظهار می‌نماید که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده است.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

References

1. Karamati Y, Hosseyni R. The oldest Persian accounts of Ātašak (The outbreak of syphilis in Iran and the influence received by Iranian physicians from European sources). *Ayene-ye Miras*. 2019; 16(63): 153-175. [Persian]
2. Elgood C. *Medicine in the Safavid period*. Translated by Javidan M. Tehran: Institute of Publications and Printing of Tehran University; 1979. p.12, 28. [Persian]
3. Elgood C. *History of Iranian medicine from ancient times to 1934*. Translated by Javidan M. Tehran: Publications Iqbal; 1979. p.537-538. [Persian]
4. Shamloo M. *Kherghe Bakheeh*. Tehran: Library of the Islamic Consultative Assembly; 1716. p.46. [Persian]
5. Yousefi Heravi Y. *Jame ol-Favyed*. Tehran: Library of the Islamic Consultative Assembly; 1900. p.125, 128-130. [Persian]
6. Razi B. *Kholasat al-Tajarob*. Tehran: Sohabay Danesh; 2009. Vol.1 p.101, 287-289, 299, 398. [Persian]
7. Amadoalden Sherazi M. *Atashak*. Tehran: Publishing Institute for Medical History Studies; 2003. p.6-15. [Persian]
8. Badeyat Ekhtyari. Tehran: Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly; 2007. p.96-97. [Persian]
9. Ibn Sina. *Ghanoon*. Translated by Sharafkandi A. Tehran: Publishing Soroush; 2010. Vol.2 p.47. [Persian]
10. Younani T. *Asrar ol-Ateba*. Translated by Dehlavi Khouasani M. Tehran: Publishing Institute for Medical History Studies; 2004. p.44. [Persian]
11. Romelow H. *Ahsan al-Tavarikh*. Tehran: Publications Babak; 1979. p.392-393, 412-413. [Persian]
12. Hosseyni Qomi GH. *Kolasat ol-Tavarikh*. Tehran: Publications and Printing of Tehran University; 2004. Vol.1 p.290, 297. [Persian]
13. Tahmaseb SH. *Tazkareh Shah Tahmaseb*. Bernal: Kavyani and Aftab; 1924. p.51-52. [Persian]
14. Turkman IB. *Tarikh Alam Aray Abbasi*. Tehran: Donyeh Ketab; 1998. Vol.1 p.168. [Persian]
15. Al-Tabib Al-Tonkaboni M. *Tohfeh al-Moomenin*. Tehran: Publishing Mostafavi; 1966. p.76, 141, 239, 300, 328. [Persian]
16. Sarif M. *Zadolmosaferin*. Qom: Ehyaeh Teb Tabiee; 2004. p.84. [Persian]
17. Chardin J. *The Travels of Sir John Chardin*. Translated by Yaghmaii E. Tehran: Toos; 1993. Vol.3 p.1029, 1129-1130, 1133. [Persian]
18. Rothschild B. *History of Syphilis*. *Clinical Infectious Diseases*. 2005; 10(40): 1454-1463.
19. Heymann W. *The history of syphilis*. *Journal of the American Academy of Dermatology*. 2006; 2(54): 322-323.
20. Harper K, Zuckerman M, Harper M, Kingston J, Armelagos G. *The origin and antiquity of syphilis revisited: An appraisal of Old World pre-Columbian evidence for treponemal infection*. *American Journal of Physical Anthropology*. 2011; 54: 99-133.
21. Crosby A. *The Early History of Syphilis: A Reappraisal*. *American Anthropologist*. 1968; 2(71): 218-227.
22. Cliff D. *Syphilis is the worst accident in history*. Translated by Ouhadi M. Vahid. 1970. 74: 179-184. [Persian]
23. Olearius A. *Vermechrte neue Beschreibung der muscowitischen und persischen Reyse*. Translated by Behpour A. Tehran: Publishing Ebtakar Noo; 2006. p.291, 631-632. [Persian]
24. Chardin J. *The Travels of Sir John Chardin*. Translated by Yaghmaii E. Tehran: Toos; 1993. Vol.1 p.429, 430. [Persian]
25. Figueroa G. *L'Ambassade de D. Garcias de Silva Figueroa en Perse*. Translated by Samii GH-R. Tehran: Publishing Nasher Noo; 1984. p.308. [Persian]
26. Kaempfer E. *Kaempfer Travel Log to Iran*. Translated by Jahandari K. Tehran: Sherkat Sahami Kharazmi; 1984. p.15-52. [Persian]
27. Hosseyni Qomi GH. *Kholasat ol-Tavarikh*. Tehran: Publications and Printing of Tehran University; 2004. Vol.2 p.955. [Persian]
28. Tavernier J. *Tavernie travelogue*. Translated by Noori A. Tehran: Publishing Ketab Khaneh Sanaei & Ketabfrooshi Taeeg Esfahan; 1957. p.631-632. [Persian]
29. Polak J. *Persien das land und seine bewohner*. Translated by Jahandari K. Tehran: Publishing Kharazmi; 1989. p.417. [Persian]